



اسطوره و تاریخ

♦ نویسنده: پل ریکور

♦ ترجمه و تلخیص: علیرضا رضایت

طریق بسط مفهوم اسطوره به انواع داستان‌هایی روشن می‌گردد که در جوامع ابتدایی معاصر به وفور وجود دارند. وجه مشترک همه آنها گمنامی و نداشتن خاستگاهی معین است. آنها دستاورد سنت هستند و تمامی اعضای گروه آنها را قبول دارند، و در عین حال، غیر از افرادی که آنها را نقل می‌کنند و به نسل‌های بعدی انتقال می‌دهند، تضمین دیگری برای صحت و وثاقت آنها وجود ندارد. تاریخ با این نحوه انتقال و پذیرش، گسستی معرفت‌شناختی را نشان می‌دهد، البته تنها پس از تکاملی که بسیاری از مراحل میانی (میانجی) را شامل می‌شود. یکی از منابع برخورد و درگیری جدی‌تر

پیچیده‌تر به جای این تضاد شدید و خشک هستند. اجازه دهید ابتدا این واقعیت را بررسی کنیم که الگوی ما از اسطوره از داستان‌های خدایان یونان باستان به ما رسیده است. افزون بر این، گذر از اسطوره به تاریخ را می‌توان در خود اسطوره‌های یونانی مشاهده کرد، چرا که آنها تاریخ قهرمانان و تاریخ نیاکان را در بر می‌گیرند. این اسطوره‌ها داستان‌های افسانه‌ای دقیقی هستند که در زمانی بین زمان تکون و زمان وقایع اخیر پدید آمده‌اند. تاریخ به این زمان افسانه‌ای دست خواهد یازید و چنگهایش را چونان پیش خواهد برد تا گذشته دورتر را فراچنگ آورد. فصل مشترک مهم‌ترین اسطوره و تاریخ از

در نگاه اول، اسطوره و تاریخ دو مقوله متضاد به نظر می‌رسند. مسلماً آنها هر دو حکایت هستند، یعنی قرار گرفتن رویدادها در داستان‌های واحد و یکپارچه که می‌توان آنها را باز گفت. اما اسطوره حکایت خاستگاه‌ها و ریشه‌هاست که در زمانی ازلی اتفاق افتاده‌اند، زمانی غیر از زمان واقعی روزمره؛ تاریخ، حکایت وقایع اخیر است که به تدریج تابدانجا گسترده شده‌اند که وقایع گذشته را نیز در برگرفته‌اند، اما با وجود این در زمان انسانی قرار گرفته‌اند.

اما این تعریف اولیه مستلزم مجموعه‌ای از توصیفاتی است که نشانگر شبکه‌ای از روابط

به عنوان مثال، چگونه می‌توان تأثیر ثبات یا تحول را بر آداب و رسوم یا نهادهای یک فرهنگ درک کرد؟ چه ارزشی به آن منسوب است؟ آیا تغییر فی‌نفسه معنادار است؟ یعنی آیا تغییر همزمان معنادار و ناظر به هدفی است یا ناهماهنگ، نامنظم، تصادفی و بی‌معناست؟ و اگر چنین است، آیا اثبات پذیر است؟

آیا شکلی از تکوین، باززایی و یا زوال است؟ حرکت از معنای اول تاریخ به معنای دوم آن کار دشواری نیست. با این همه، نگارش تاریخ به مثابه یک اقدام ادبی ضروری، یکی از شیوه‌هایی است که جامعه بوسیله آن گذشته خود را توضیح می‌دهد. این مسأله به ناگزیر منجر به پرسش کلی‌تری درباره معنایی می‌شود که جامعه به توسعه و بسط تاریخی خاص خود اطلاق می‌کند. این ارتباط درونی بین تاریخ به مثابه کار ادبی، و تاریخ به مثابه تجربه زنده، معنای جدیدی به مسأله رابطه بین تاریخ و اسطوره می‌دهد. اسطوره تا آنجا که به حسب نقش بنیانگذارانه خود تعریف می‌شود می‌تواند یک ارزش مثبت یا منفی به تاریخ بطور کلی بدهد و تاریخ تا بدان مرحله به مثابه نحوه‌ای از وجود انسان تلقی می‌شود.

زمانی که به اسطوره و تاریخ در این سطح می‌پردازیم باید از وسوسه وارد (درگیر) شدن به تضادهای ساده انگارانه بین انواع تمدنها یا بکارگیری تفاسیر تاریخی بیش از اندازه تک بعدی اجتناب کنیم. در حقیقت، یک جامعه واحد چه در ادوار مختلف و چه در یک دوره واحد از دو اسطوره زوال و توسعه برخوردار است. رقابت بین این اسطوره‌ها بیانگر نوعی بی‌ثباتی است که یک جامعه در ارتباط با معنای تغییراتی که از سر می‌گذرانند، تجربه می‌کند. افزون بر این، هدف تاریخ‌نگاری در یک فرهنگ معین را می‌توان ارائه تبیین‌هایی کاملاً بی‌طرفانه دانست که هیچ مدعایی را جامع نمی‌دانند، در عین حال، مسأله گسترده‌تر معنای تاریخ به افسانه‌ها و اسطوره‌ها وانهاد می‌شود.

در نتیجه، دو فرهنگ ممکن است از حیث بنیادی‌ترین اسطوره‌هایشان با هم متفاوت باشند و در عین حال، شباهتهای چشمگیری در شیوه‌ها و در اهداف و مقاصد تاریخ‌نگاری‌شان به نمایش بگذارند. سرانجام، ما در پیش‌زمینه مسأله معنای

است. تاریخ در این معنای دقیق می‌تواند وارد روابط متنوع و مختلفی با اسطوره شود، ریشه گرفتن تاریخ از اسطوره صرفاً چنین رابطه‌ای نیست. این دیدگاه تاریخی نباید ما را از دیدگاه‌های احتمالی دیگر غافل کند. اگر تاریخ لزوماً جای اسطوره را نگیرد، بلکه در کنار آن و درون یک فرهنگ یکسان به همراه انواع دیگر داستان‌ها بزند، در این صورت مسأله ارتباط بین اسطوره و تاریخ‌نگاری را باید از چشم‌انداز طبقه‌بندی انواع مختلف داستان‌هایی که توسط جامعه‌ای خاص و در زمانی خاص ساخته می‌شوند، نگریم. چشم‌اندازهای تاریخی و ردگانی باید آزادانه مدعیات انحصاری یکدیگر را محدود و تکمیل کنند. تاریخ صرفاً یک محصول ادبی نیست؛ بلکه آنچه انسان‌ها انجام می‌دهند و از آن رنجیده می‌شوند نیز هست. بسیاری از زبان‌ها، این دو معنا را برای واژه‌ای که برای «تاریخ» به کار می‌برند مدنظر دارند: تاریخ به مثابه حکایت وقایع گذشته و تاریخ به مثابه کل این وقایع فی‌نفسه، آنگونه که انسان‌ها آنها را پدید می‌آورند یا تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند.

فصل مشترک مهم‌تر بین اسطوره و تاریخ از طریق بسط مفهوم اسطوره به انواع داستان‌هایی روشن می‌گردد که در جوامع ابتدایی معاصر به وفور وجود دارند. وجه مشترک همه آنها گمنامی و نداشتن خاستگاهی معین است. آنها دستاورد سنت هستند و تمامی اعضای گروه آنها را قبول دارند، و در عین حال، غیر از افرادی که آنها را نقل می‌کنند و به نسل‌های بعدی انتقال می‌دهند، تضمین دیگری برای صحت و وثاقت آنها وجود ندارد. تاریخ با این نحوه انتقال و پذیرش، گسستی معرفت‌شناختی را نشان می‌دهد، البته تنها پس از تکاملی که بسیاری از مراحل میانی (میانجی) را شامل می‌شود

فراتر از مسأله نگارش تاریخ، این مسأله قرار دارد که چگونه یک فرهنگ خاص صورت تاریخی وجود خود را تفسیر می‌کند. مسائل چندی در این رابطه پدید می‌آیند.

بین اسطوره و تاریخ به موضوع خود اسطوره مربوط است که ما موقتاً آن را داستان یا حکایت تکون می‌نامیم. مسأله خاستگاه‌ها بسیار فراتر از تاریخ خدایان، قهرمانان و نیاکان قرار دارد. مسائل مربوط به خاستگاه و منشأ اشیاء تمام ذوات فردی و حیات اجتماعی را در بر می‌گیرد. از این رو، اسطوره‌ها می‌توانند به هر یک از سؤالات ذیل پاسخ دهند: چگونه یک جامعه خاص بوجود آمده است؟ معنای این تشکیلات (سازمان) چیست؟ چرا این واقعه یا آن شعائر پدید می‌آید؟ چرا برخی چیزها قدغن هستند؟ چه چیزی به یک مرجع مشروعیت می‌بخشد؟ چرا وضعیت انسان این قدر اسفناک است؟ چرا ما رنج می‌بریم و می‌میریم؟ اسطوره با بازگویی اینکه این پدیده‌ها چگونه آغاز شده‌اند، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

اسطوره، خلقت عالم و ظهور انسان‌ها در شرایط اجتماعی، فیزیکی و اخلاقی فعلی‌شان را بازگو می‌کند. پس، ما از راه اسطوره با نوع خاصی از تبیین سر و کار داریم که حاکی از رابطه‌ای پیچیده با تاریخ است. این نوع تبیین اساساً بر کارکرد بنیادین اسطوره مبتنی است: اسطوره وقایع آغازین (یعنی بنیانگذار) را بازگو می‌کند. ارتباط و درگیری بعدی آن با تاریخ ناشی از همین کارکرد است. از یک سو، اسطوره تنها زمانی بوجود می‌آید که رویداد آغازین جایی در تاریخ نداشته باشد اما در عین حال در زمانی پیش از تمام تاریخ واقع شود: از تعبیر کلاسیک ایلپاده اگر استفاده کنیم می‌توان گفت آن روزگاران از سوی دیگر، آنچه در هر بنیانگذاری اینچنینی در معرض خطر است ارتباط دادن زمان ما به این زمان دیگر است، خواه این زمان زمان اشتراکی باشد خواه بدلی یا زوالی و یا رهایی. دقیقاً همین رابطه بین زمان ما و زمان اسطوره است که عامل اصلی ایجاد اسطوره است. در روشن‌ان این پدیدارشناسی مختصر اسطوره به نظر می‌رسد که ارتباط اسطوره با تاریخ را می‌توان در سه سطح مختلف قرار داد. اسطوره و تاریخ در معنایی ضیق و محدود دوگونه داستان متفاوت هستند. اسطوره حکایتی است مربوط به ریشه و خاستگاه همه آنچه می‌تواند ما را ناراحت کند، بترساند یا شگفت‌زده کند. از سوی دیگر، تاریخ یک ژانر ادبی دقیق و مشخص

تاریخ مسأله تفسیر جامعه از زمانی که در آن تاریخ آن جامعه - و تمام تاریخ - نمایان می‌شود را در می‌یابیم. این مسأله سوم در دو مسأله پیشین تلویحا نهفته است. در وهله نخست، تاریخ‌نگاری را نمی‌توان روایت اعمال انسانی در گذشته تعریف کرد. از آنجا که این گرایش به گذشته از گرایش به حال و نیز از انتظارات مربوط به آینده جدایی ناپذیر است، تاریخ‌نگاری الا ولاید در تعریف خود اشاره‌ای به زمان را می‌گنجاند و در واقع دانش جوامع و افراد در زمان است.

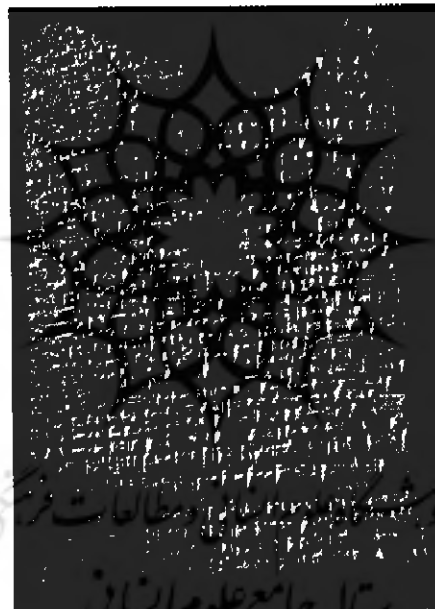
این اشاره به زمان یقیناً معنای دوم و سوم تاریخ را تحت تأثیر قرار می‌دهد: هم معنایی که گروهی از نویسندگان به عمل نگارش تاریخ می‌دهند و هم معنایی که جامعه خاصی به تاریخ خود از طریق فعالیتی روایی می‌دهد، تلویحا بیانگر تلقی خاصی از زمان است. ارزیابی زمان حتی ممکن است موضوع تأمل شود یا در پرده باقی بماند، دقیقاً به همان سان که تغییر ممکن است به نحو مثبت یا منفی ارزیابی شود. در این سطح است که تلقی‌های خطی (طولی) و به اصطلاح ادواری از زمان با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند.

مسأله تضاد ظاهری بین تلقی‌های طولی و ادواری از زمان تضادی مشکل‌آفرین است. اولاً، اینکه مفهوم زمان ادواری تنها یک معنا دارد محل تردید است. افزون بر مسأله مشخص احیای ادواری زمان از طریق شعائر خاص، راههای بسیار دیگری برای فهم بازگشت ادواری شرایط و رویدادهای یکسان وجود دارد، برخی از دوره بندیها را می‌بایست در اینجا مشخص کرد و باز شک نیست که پیش از نجوم و جهان‌شناسی جدید مفهوم زمان طولی (خطی) مشخصاً به عنوان بدیلی برای مفهوم زمان ادواری تلقی می‌شده است. آخرین تردید، که البته چندان کم اهمیت هم نیست، اینکه یک فرهنگ واحد می‌تواند سبب پیدایش اسطوره‌های متضاد درخصوص زمان ادواری یا طولی گردد. این بخشی از تردیدی است که یک جامعه خاص می‌تواند در ارتباط با شرایط تاریخی خود و وضعیت نسل انسانی بطور کل، ایجاد کند. پس، فرهنگی که اسطوره‌های واحد زمان ادواری یا طولی تولید می‌کنند ممکن است تاریخ‌نگاری‌ای بوجود آورد که غامدانه خارج از این چارچوب بسط یابد و دامنه آن را به

بخشهای زمانی کوتاهی محدود کند که بتوان آنها را در هر یک از برهه‌های زمانی قرار داد. به همین دلایل، مسأله شکاف ظاهری بین زمان طولی و ادواری را باید بطور مستقیم مورد بررسی قرار داد.

یونان باستان

بررسی ارتباط بین اسطوره و تاریخ در یونان باستان در پرداختن به این مسأله ما را یاری می‌دهد. در قلمروی فرهنگی خاور نزدیک باستان و حوزه مدیترانه



تاریخ نگاری‌ای پدید آمده که حیف است نامش را نبریم. افزون بر این، مجموعه روابطی که این محصول، که حامل اسطوره است، به ما اجازه می‌دهد پیچیدگی بیش از حد این مسأله و اعتبار الگوی سه مرحله‌ای را که مطرح کردیم تأیید و تصدیق کنیم. اگر ما طرفدار تعریفی از تاریخ به مثابه تاریخ‌نگاری باشیم در این صورت ارتباط تاریخ با اسطوره از گذر تولد نوعی دانش و نوعی گفتمان (روایت منشور) تعیین می‌شود که گسستهایی جدی بین شیوه اسطوره‌ای تفکر و شیوه ممتاز و فاخر بیان ادبی (شعر منظوم) پدید می‌آورد. قدیم‌ترین شاهدهی که برای گسست تاریخ و اسطوره در اختیار داریم کار هرود در نیمه قرن ۵ ق. م است که نقطه عطفی بشمار می‌رود. عنوان آن (به یونانی، Historie)، از آن زمان تاکنون نه تنها نام نظامی را نشان می‌دهد که او آن را باب کرد بلکه نشانگر معنای اصلی این اصطلاح، یعنی

جستار، نیز هست.

این تاریخ‌ها در حقیقت جستارهایی در علل بروز جنگهای بین یونانیها و ایرانیهاست، برخلاف اسطوره‌های مربوط به داستانهای قهرمانی و حماسی و داستانهای مربوط به آفرینش که به زمانهای دور برمی‌گردد، تاریخ‌های هرود با رویدادها و وقایع اخیر سر و کار دارند. هرود به نقش علی وقایع گذشته و نقش عوامل تأثیرگذار بر حوادثی که آنها را مورد بررسی قرار می‌داد علاقمند بود. از این‌رو، آثارش از صرف توصیف وقایع فراتر می‌رود. آنها تعبیری از نحوه تفکری است که مشخصه بارز آن به اصطلاح روشنگری ایونایی (یونانی) است و بنابراین، در مجموعه وسیع‌تری قرار می‌گیرد که حاوی پژوهشهایی در جهان‌شناسی، جغرافیا و قوم‌نگاری است. آنها معادل نظری خود را در فلسفه به معنای دقیق کلمه می‌یابند آنجا که phusis اصطلاحی که ما آن را طبیعت ترجمه می‌کنیم، همزمان حوزه تحقیق و کلید واژه را تشکیل می‌دهد.

در فلسفه یونانی مفهوم arche به معنای «اصل» قطعاً از arche به معنای «سرآغاز» منشعب شده است. این انشعاب مفهوم اصل (ریشه) برای فهم جدایی تاریخ از اسطوره بسیار حائز اهمیت است.

اما گسست معرفت‌شناختی از اسطوره که علامت ظهور تاریخ، جغرافیا، قوم‌نگاری، جهان‌شناسی و فلسفه طبیعت است، این اجازه را به ما نمی‌دهد که این روند را صرفاً تاریخی و طولی بنمایانیم. این امر مراحل واسطه‌ای را که در گذر از اسطوره به تاریخ وجود دارند نادیده می‌گیرد و استقلال شیوه جدید تفکر در باب شیوه اسطوره‌ای متقدم‌تر را تداوم می‌بخشد. افزون بر این، این امر سبب می‌شود از وجود همزمان چندین گونه مختلف از حکایات و داستانها در یک فرهنگ غافل شویم.

در عوض بازنمایی ساده‌انگارانه «معجزه یونانی»، ما باید متوجه پدیده گذاری باشیم که مفهومی از عناصر مختلف را در خود دارد که «رویداد» روشنگری یونانی را پدید آورد. هرود در واقع پس از مجموعه‌ای از نویسندگانی قرار داشت که راه را برای وی هموار کردند. مهمترین این نویسندگان هکاتایوس میلیتوس بود که ما او را از نقل

می‌زند، که همزمان بیانگر قرابتی قابل توجه بین تاریخ و تراژدی است.

از این تحلیل سه بخشی می‌توان ملاحظه کرد که گذر از اسطوره به تاریخ را نمی‌توان به صرف جایگزینی دومی به جای اولی فرو کاهید. در کنار این تکامل طولی (خطی) لازم است جایی برای انبوهی از ژانرهای ادبی و شیوه‌های تفکر مربوط به آنها بازکنیم: اسطوره‌های مربوط به زایش خدایان که به سبک اسطوره‌شناسی ادبی و علمی نگاشته شده‌اند، اسطوره‌های دوران قهرمانان که به سبکی حماسی و تراژیک تدوین شده‌اند، و سرانجام تاریخ اینکه افلاطون در دیالوگهایش به اسطوره‌ها می‌تازد از آن‌روست که در آن زمان هنوز تاریخ جای اسطوره را نگرفته بوده است. افزون بر این، او خود چند اسطوره در قالب داستانهایی فلسفی می‌سازد.

مسئله سومی که باقی ماند مسأله بازنمود زمانی است که ذیل تاریخ قرار می‌گیرد، مسأله‌ای که پیشینه (یا پس‌زمینه) مباحثه بین اسطوره و تاریخ است. اگر تاریخ‌نگاری یونانی در این حوزه برجستگی دارد، در ارتباط با به اصطلاح تضاد بین زمان ادواری و زمان طولی در قیاس با جدا کردن زمان خدایان و زمان انسانها چندان قابل توجه و حائز اهمیت نیست.

نظریه بحث مربوط به تضاد ظاهری (فرضی) یونانیان بین زمانهای ادواری و طولی که تورلیف بومان در کتاب مقایسه تفکر عبری و یونانی (۱۹۶۰) آن را باب کرد، روشن است که تاریخ‌نگاری نه تنها این نظریه را تأیید نمی‌کند که هلنیزم عمدتاً به سود مفهوم ادواری زمان است بلکه در این مورد کاملاً بی‌طرف است. همانگونه که آرنالدو مومیلیانو تأکید می‌کند از آنجا که هرود توجه‌اش را معطوف بخش محدودی از تاریخ کرده است کاملاً از چرخه‌ای تاریخی غافل مانده، چه رسد به بازگشتی ازلی. البته او معتقد است که نیروهای عمل‌کننده‌ای در تاریخ وجود دارند که معمولاً با دخالت خدایان در زندگی انسان ارتباط دارند و تنها در پایان رشته‌ای از حوادث رخ می‌نمایند. اما هیچ چیز نشان نمی‌دهد که این دخالتها حاکی از زمان ادواری باشند.

*منبع: دائرةالمعارف ایلیاده

را به خودشناختی‌ای پیوند می‌دهد که فرد با مروری برگزیده‌اش آن را بدست می‌آورد. بنابراین، حافظه‌ای که تاریخ پدید می‌آورد حافظه یک فرد به مثابه یک پیکره واحد است.

به این طریق، تاریخ جایگاه خود را درون پیکر ستهایی که روی هم‌رفته هویت روایی (داستانی) یک فرهنگ را تشکیل می‌دهند، باز می‌یابد. مسلماً آنچه آن به نحوی انتقادی انجام می‌دهد یکسره با ستهای اسطوره‌ای متفاوت است، چرا که این ستهای حجیت خود را از همان عمل انتقال وقایع کهن کسب می‌کند. اما تضاد بین شیوه نقادانه تاریخ‌نگاری هرود و شیوه متعصبانه برخورد با اسطوره در آثار هومر در پدیده وسیع‌تر سنت برجسته می‌شود: شاعران و ادبا در این ملغمه عظیم فرهنگ به هم می‌پیوندند.

اما گسست معرفت‌شناختی از اسطوره که علامت ظهور تاریخ، جغرافیا، قوم‌نگاری، جهان‌شناسی و فلسفه طبیعت است، این اجازه را به ما نمی‌دهد که این روند را صرفاً تاریخی و طولی بنمایانیم. این امر مراحل واسطه‌ای را که در گذر از اسطوره به تاریخ وجود دارند نادیده می‌گیرد و استقلال شیوه جدید تفکر در باب شیوه اسطوره‌ای متقدم‌تر را تداوم می‌بخشد. افزون بر این، این امر سبب می‌شود از وجود همزمان چندین گونه مختلف از حکایات و داستانهایی در یک فرهنگ غافل شویم

سومین ویژگی کار هرود در همین راستا خود را نشان می‌دهد: هدف پژوهش او کشف علت یک رویداد ذاتاً مشاجره‌آسبز، یعنی جنگهای ایرانیان است. این جنگها نه تنها یونانیان و بربرها را روبروی هم نهاد بلکه اساساً تهدیدی برای کل شاکله اقوام بود، درست مثل جنگ تروا در دوران قهرمانان. این بحرانی عظیم است که تاریخ، اکنون در حال جستجوی علت آن است. Histories با انتساب این علت به عاملی که مسبب آن است به کل روند رویدادها رنگی اخلاقی

قول‌های بر جای مانده می‌شناسیم. پیش‌تر در نیمه دوم قرن ششم این نویسنده periegesise را نگاشت، این اثر گزارشی واقع‌گرایانه از سفری دریایی دور دنیا است که تاریخ را به جغرافیا، نقشه‌نگاری و قوم‌نگاری پیوند می‌دهد. بنابراین، گسست بین اسطوره و تاریخ آن‌ا اتفاق نمی‌افتد. بلکه امری تدریجی است. تاریخهای هرود، فی نفسه، تمام پیوندها را با داستانهای دوره قهرمانان قطع نمی‌کند، این امر را می‌توان از تلاشهای او در وقایع‌نگاری عمومی، که به جنگ تروا بازمی‌گردد، دریافت. و اگر هرود توجهی آنچنان خاص به جنگهای ایرانیان داشت به قول خودش به این دلیل بود که آنها به اندازه جنگ تروا استحقاق گزارش شدن داشتند. سرانجام اینکه، بعد حماسی اثر هرود را، که به او امکان می‌دهد پیوندهای زمانی (تاریخی) و تمثیلی بین زمانها (ادوار) تاریخی و قهرمانی (حماسی) را حفظ کند، می‌بایست به تأثیر حماسه (اثر حماسی) منظوم هومر منسوب دانست. ارتباط دوگانه گسست و پیوند بین اسطوره و تاریخ در سطح گونه روایی (داستانی) زمانی آشکارتر می‌شود که ما غایت یا مقصد تعیین شده برای این نوع جدید از ادبیات را بررسی کنیم. در اینجا ما از معنای اول تاریخ به معنای دوم آن می‌رسیم. غایتی که هرود برای تحقیقاتش در نظر گرفته بود را می‌توان در مقدمه‌اش بر «Histories» یافت: در اینجا تحقیقاتی از هرود هالیکارناسوس آمده که اعمال آدمها را نباید فراموش کرد همچنین کارها و اتفاقات عجیب و عظیم را، خواه یونانیان انجام داده باشند و خواه بربرها، هیچیک نباید از قلم بیفتند، خاصه علل بروز جنگها بین این و آن.

سه ویژگی این سخن مقدماتی (مقدمه) شایسته تأکید است. مبارزه علیه فراموشی در ابتدا ذکر شده است؛ سپس ما در خصوص مفهوم زمان که تلویحاً در اینجا بیان شده بحث می‌کنیم. سپس به سراغ اعمال بزرگ یونانیها و بربرها می‌رویم که این کار حافظه است. این مفهوم اعمال بزرگ با حماسه دوران قهرمانان ارتباط دارد اگرچه در اینجا برای دورانهای اخیر بکار رفته است. اما این کیش حافظه تاریخ